

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
بحث در استدلال به روایت شریفه ی «نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع ما لیس عندک» و هم چنین روایاتی
که قریب به همین مضمون هست که یکی از مناهای پیامبر را نهی از بیع ما لیس عندک روایت فرموده است و نقل
فرموده است.

خب تقاریب مختلفی برای استدلال به این روایت برای بطلان بیع فضولی بیان شده. بزرگان در مقام جواب،
اجوبه‌ی متعدده‌ای فرمودند.

جواب اول که حالا چون شیخ اعظم این را جواب اول قرار دادند و در کلمات دیگران هم هست اول ذکر
می‌کنند. این است که ظاهر روایت این است که مربوط است به این که شخصی مالک یک متاعی نیست یک متاع
شخصی خارجی. ولی همان متاع شخصی خارجی را می‌فروشد از قبل خودش که بعد برود آن را از مالک آن
بخرد و بیاید تحویل این بدهد. بنابراین دو چیز این جا مفروض است، یک: این مبیع، یک مبیع شخصی خارجی
است نه یک مبیع کلی. دو: این که این مالک این مبیع شخصی خارجی نیست ولی هدف او این است که
می‌فروشم بعد می‌روم از آن مالک آن می‌خرم می‌آیم و می‌دهم به این آقا که مشتری من هست. این روایت این
را نهی کرده. فرموده این کار را نکنید باطل است. و به قول شاید مرحوم سید می‌فرماید که ما حتی اگر بگوییم
بیع فضولی صحیح است این نص خاص دارد که این باطل است. که مال دیگری را قبل از این که بخری. کلی
نمی‌فروختی. مال دیگری را برای خودت فروختی و قصدت این است که بعداً بروی از او بخری و بیایی به این
تحویل بدهی. خب حالا چرا شما حدیث را این جور می‌کنید؟ می‌گویند این بخاطر صدر و سؤال خود
حکیم بن حزام است که علامه در تذکره فرموده مقصود این است و روایت را نقل می‌کند که خلاصه‌ی آن روایت
این است که «سئله أن یبیع الشیء و یمضی و یشتریه و یسلّمه» یک چیز خارجی است می‌فروشد بعد یمضی و
یشتری و یسلّمه. «فإنّ هذا البیع غیر جائز و لا نعلم فیہ خلافاً للنهی المذكور و للغرر و أنّ صاحبه قد لا یمیعه».

آقای خوئی هم فرمودند «أنّ المراد من الموصول من قوله لا تبع ما لیس عندک إنّما هو بیع العین الشخصیة عن
نفسه ثمّ یشتریه البایع من مالکها و یسلّمها الی مشتری و الشاهد علی ذلک من الروایة ما ذکره فی التذکره من
أنّ النبی صلی الله علیه و آله ذکر هذا الکلام جواباً لحکیم بن حزام حین سئله أن یبیع الشیء ثمّ یمضی و یشتریه

و يُسَلِّمُهُ فَيُخْتَصُّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْبَيْعِ الشَّخْصِيِّ» این بیع شخصی و از طرف خودش هم دارد می‌فروشد. پس بنابراین به این ملاحظه ربطی به بحث ما ندارد. چون بحث ما این است که برای مالک می‌فروشد. ما این‌جا داریم می‌گوییم برای خودش ... این روایت دارد می‌گوید برای خودش. حالا باید در آن بحث بعدی ببینیم که چه می‌شود؟ پس به این روایات، برای این‌جا، این قسم که برای مالک دارد فضولی می‌فروشد به توقع این‌که بعداً برود از او اجازه بگیرد. این فرض داخل این روایت نیست. و این‌که ما حمل کردیم روایت را بر این دو جهت دارد. یکی این‌که ظاهر سؤال راوی هست دیگر «لا تبع ما ليس عندك». خب سؤال همین بود. خب جواب حضرت هم راجع به همین است. این یک قرینه. دوم این‌که اجماع و ضرورت قائم است بر این‌که بیع کلی این اشکال ندارد با این‌که ليس عندك. خب در باب سلم مگر همین جور نیست؟ سلف و سلم هم جور هست دیگر، کلی می‌فروشد. پیشم که چیزی نیست. الان هیچ ندارد بعد می‌خواهد برود ... الان مثلاً گندم می‌فروشد الان گندم نیست که. به قرینه‌ی آن اجماع و ضرورت و مسلمیت پس معلوم می‌شود این روایتی را که دارد می‌فرماید «لا تبع ما ليس عندك» کلی مقصود نیست. بلکه عین شخصی خارجی‌ای که تو مالک آن نیستی، این را دارد می‌گوید. این را دارد می‌گوید نفروش.

س: تکه‌ی دوم آن؟؟؟ این‌که شخص کلی؟؟؟ اما این‌که برای خودش است یا برای مالک است این از کجا درمی‌آید؟ این فقط قرینه‌ی سؤال و سائل است؟

ج: هم قرینه‌ی سؤال سائل است و هم این‌که می‌گوید تو نفروش. ظاهر این است که در این موارد برای خودش هست که دیگر می‌فروشد بعد می‌خواهد برود بخرد.

س: یعنی اگر قرینه‌ی سؤال سائل هم نبود باز؟؟؟

ج: این جور می‌گویند حالا ...

خب این فرمایش اول و اشکالی اولی است که گفته شده شیخ اعظم فرموده محقق خوئی هم می‌پذیرند این اشکال را. و بعضی بزرگان دیگر هم همین اشکال را کردند به همین شکل.

مرحوم امام رضوان‌الله علیه مناقشه دارند بر این جواب. می‌فرمایند که «أَنَّ حَمْلَ السَّوَالِ عَلَى بَيْعِ الشَّخْصِيِّ خِلَافَ الظَّاهِرِ الْمُتَعَارَفِ مِنَ الدَّلَالِينَ» می‌گویند دلالت عین شخصی کسی نیست دلالت است. یک کسی یک جنسی می‌خواهد یک چیزی می‌خواهد این را به او می‌فروشند به چیز این‌که بعد می‌روند تهیه می‌کنند توی بازار، از یک کسی می‌خرند می‌آیند به او می‌دهند. کار دلالتی معمولاً این بوده. این حکیم بن حزام هم که سؤال می‌کند توی این نوشته که یک عین شخصی خارجی. این بر روال کار دلالتی، یعنی من می‌فروشم متاعی را بعد می‌روم می‌خرم و تسلیم می‌کنم. «بَلْ مَا تَعَارَفَ هُوَ بَيْعُ الْكُلِّيِّ مِنَ الْأَجْنَسِ الَّتِي كَانَتْ تَحْتَ يَدِ التَّجَارِ فَيُعْطَى الدَّلَالُ وَ يَبِيعُ طَاقَاتِ (اگر پارچه هست) أَوْ أَسْوَأَ ثُمَّ يَمْضِي وَ يَشْتَرِي وَ يُسَلِّمُ» این‌که ما بیاییم بگوییم این

مقصود است این نیست. خب آن وقت... که قهراً این می شود بیع سلم دیگر. آن وقت اگر ما این را استظهار کردیم کما این که مثلاً روایت حکیم این است اشکالی که آن وقت علی هذا التقدير می شود این است که اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. از نظر ربط نداشتن به بحث ما که روشن است. چون کلی دارد می فروشد. مال کسی را نمی فروشد. آن وقت این روایت می شود روایت مخالف با روایات کثیره ای که دارد می گوید بیع سلم اشکالی ندارد. پس باید این جور جواب بدهید اگر این جور استظهار می کنیم از روایت حکیم بن حزام بگوییم آقا این روایت دارد می فرماید بیع کلی، بیع چیزی که پیش تو نیست و مالک آن نیستی و کلی هست اشکال دارد. آن وقت «فحينئذ تكون مخالفة لأخبارنا كصحيحة عبد الرحمن بن الحجاج قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام سألته عبد الرحمن بن الحجاج عن الرجل يشتري الطعام من الرجل ليس عنده و يشتري منه حالاً قال لا بأس به قال قلت إنهم يفسدونه عندنا» عامه می گفتند این باطل است که در روایت ما هم هست که امام احتجاج می کنند و می گفتند باطل است که مذهب العامة که می گفتند «بیع سلف باطل و آن صاحب باع ما ليس عنده و عليه فيكون المراد من النبوى بل ??? ما هو المراد من الروايات فلان» این تا

خب باید بگوییم که این روایت مخالف با اخبار ماست و موافق با «للقول المحكى عن العامة فترك» این آن «و اما ما ورد بهذا المضمون من طرقنا فيحمل على التقيّة» مال حکیم بن حرام را که آن ها نقل کردند خب می گویم که... مال ما هم که دارد می گوید می گویم که... این اشکال اولی که امام می فرمایند.

اشکال دومی که می فرمایند این است که حالا فرض کنید که این لا تبع ما ليس عندك این جوری نیست که عین شخصیه باشد. عین شخصیه که بر خلاف دأب مان هست. بلکه کلی آن که دأب مان هست. حالا اگر این دأب هم قرینه نگیریم بگوییم اعم است این روایت «لا تبع ما ليس عندك» چه کلی و چه شخصی. هر دو را دارد می گوید. اگر این را هم بگوییم ایشان می فرمایند که یعنی به عبارة أخرى که نمی دانم درست تعبیر کردم؟ تکرار کنم. یعنی اگر بگوییم که سؤال حکیم بن حزام از بیع شخصی بوده بر خلاف آن چه که مسلک دلالین و متعارف از دلالین است او عین شخصی مرادش بوده. اشکال اول ما این بود که یعنی دلال ها چون تعارفش این نیست اصلاً ظاهر کلام سائل این نیست. حالا اشکال دوم این است که تنزّلنا و گفتیم نه ظاهر سؤال حکیم بن حزام همین بوده شخصی بوده. ایشان می فرمود خیلی خب فرض کن آن شخصی بوده. اما جواب امام، جواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خب می فرمایند لا يجوز. نه. آمده یک قانون کلی یاد داده فرموده لا تبع ما ليس عندك. این کلی هست پس بنابراین شما اگر بخواهید به قرینه ی سؤال ایشان حکیم بن حزام بیاوید بگویید که مراد شخصی هست و امام هم که دارد می فرماید لا تبع ما ليس عندك، مرادشان چیز شخصی فقط هست نه کلی. نه اعم از شخصی و کلی. این خلاف الظاهر فی خلاف الظاهر است. یک خلاف ظاهر باید مرتکب بشوید بگویید که سؤال حکیم خلاف متعارف است حالا که آن خلاف متعارف شد تازه کلام امام را هم بگویید که نه اختصاص

به همان دارد. خب امام کلی دارد می‌فرماید. لا تبع ما لیس عندک. این ما را چرا به شخصی می‌خواهید حمل بکنید؟

س: آن وقت کلی بشود مشکلی ایجاد نمی‌شود؟

ج: کلی بشود.

کلی که شد خیلی خب با آن روایت تخصیص می‌خورد. با آن روایتی که در خصوص سلم وارد شده تخصیص می‌خورد.

س: آن شخصی باقی می‌ماند دیگه؟

ج: بله. آن وقت شخصی باقی می‌ماند می‌شود مال کجا؟

س: مال آن جایی که محل نزاع ما فعلاً نیست.

ج: نیست.

خب این یک مطلب که آقای خوئی رحمه‌الله این را هم جواب دادند گفتند فرض کنید این عامه ... ایشان که استظهار می‌کنند که همان خاص هست فرض کنیم این عامه تخصیص می‌خورد به روایاتی که بیع سلم و کلی را اشکال نمی‌کند. و من عرض می‌کنم به این که حالا این جهت را هم که ... حالا شما در روایت حکیم بگویید این جوری هست و این حرف‌ها که آن سندش تمام نبود. ولی آن روایاتی که سندش تمام بود آن که دیگر اصلاً این حرف‌ها را ندارد مسبوق به سؤال نیست. خب آن جا برای چه ما بیایم این جوری معنا بکنیم؟ نهی النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن اشیاء یکی هم این بود عن بیع ما لیس عندک. اصلاً این حرف‌ها کأن... چون آن را اصل کأن گرفتند و این جور صحبت‌ها را پیش آوردند و الا روایت که دیگر سؤال سائلی نیست و این حرف‌ها توی آن نیست. باید بگوییم که عام است سلم خارج می‌شود باید بگوییم ما لیس عندک را نگفته.

س: آن وقت محل نزاع ما را هم می‌گیرد؟ عام است دیگر. نگفته که ما لیس عندک، برای کی بخر؟ برای خودت یا برای مالک؟ درست است؟

ج: بله حالا این هم یک حرفی هست؟ که حالا لا تبع ما لیس عندک. یعنی مالک آن نیستی نفروش. خب حالا چه برای خودت بفروشی و چه برای مالکش بیایی بفروشی. برای هر کسی؟؟؟ اطلاق دارد.

س: با آن ادله‌ی سابق که؟؟؟

ج: بله حالا باید با آن چکار کنیم؟ آن حالا ان شاء الله می‌آید جواب آن. با آن تخصیص می‌خورد نسبت به آن‌ها یا معارضه می‌کند آن بحث بعدی است. این یک جواب.

جواب دومی که هست این است که امام فرمودند که من فعلاً در کلام امام دیدم این را. فرمودند که محتمل هست که «لا تبع ما لیس عندک» یا آن روایات ما، کنایه باشد از ما لا یُمكنک تسلیمه. یعنی قدرت بر تسلیمش

نداری، نه مالک آن نیستی. چیزی که قدرت بر تسلیم نداری حالا سواءً این که قدرت بر تسلیم نداشتن همان طور که دیروز در تقریب می گفتیم این است که مالک آن هستی و در اختیار تو نیست یا بخاطر این که حرام است تصرف در آن. بخواهی آن را تسلیم بکنی، حالا ممتنع شرعی کالممتنع عقلی. و اگر این جوری معنا کردیم ربطی به بحث ما ندارد و مستدل. چرا؟ برای این که این قدرت بر تسلیم شرط تمام معاملات است چه فضولی و چه غیر فضولی. ما می خواهیم بگوییم فضولی بما آنّه فضولیّ باطل است. کاری به شرایط و خصوصیات دیگر نداریم. که مثلاً اگر ثمن فرض کنی حالا در بیع فضولی ثمن فرض کنی مجهول بود، خب از آن باب است، این ربطی ندارد، این قدرت بر تسلیم یک شرط عام هست. ما می خواهیم بگوییم که فضولی بما آنّه فضولیّ باطل است. و این دلالت نمی کند بر این که فضولی بما آنّه فضولی. آن که در همه جا شرط است و قدرت بر تسلیم ممکن است که در فضولی باشد یک وقت. فضولی ممکن است که قدرت بر تسلیم داشته باشد.

س: چون می داند بعداً رضایت را ... فضولی هست ولی بعداً راضی می شود قدرت بر تسلیم دارد.

ج: بله قدرت بر تسلیم دارد. چون ما قدرت بر تسلیم را کی می خواهیم؟ عند الانشاء که نمی خواهیم. این طور فرمودند. فرمودند «أنّ هذه الجملة يُختل أن تكون كناية عن التسلط على الشيء فيكون المقصود النهي عما لا يكون تحت قدرتك فلا يُمكن لك التسليم فإنّ القدرة عليه من شروط صحّة المعاملة فعليه لا ربط له بالفضولی فإنّ مدعی بطلان الفضولی يدعی أنّ الفضولی بما هو فضولیّ باطل من غير نظر الى قدره التسليم و عدمها فقدره التسليم شرط في المعاملات غير الفضولیة أيضاً و قد تكون القدرة عليه في الفضولی» اتفاقاً ممکن است که یک کسی مال خودش را دارد می فروشد قدرت ندارد. یکی فضولی دارد می فروشد ولی قدرت دارد عند التسليم.

مثلاً حالا قدرت عند التسليم هم این جوری می شود دیگر. حالا آن که شما بگویید این راضی می کند آن را، خب ممکن است که ایشان آن صورت را نگوید. برای این که وقتی اجازه می دهد یعنی بیع را کأنّ دارد اجازه می دهد. آن زمانی که بیع صحیح شده دارد اجازه می دهد.

س: نه بیع هم اجازه نمی دهد ولی می گوید من راضی هستم این مال را ببرید.

ج: مال را ببری بدهی به او؟ به عنوان مالکیت آن؟ خیلی تصویر سختی دارد. ولی مثلاً آن جایی که دیگر حالا هیچ ...

الان مال دیگری را می فروشد می داند این در حال مردن است می داند یک هفته ی دیگر این ???

س: خودش هم ورثه هست؟

ج: بله، و می داند بعد الان دارد می فروشد الان که مال او نیست. مال آن هست. می داند عند چیز قدرت بر تسلیم را دارد چون منتقل به خودش می شود. همان بیع خودش است. آن هم اجازه دیگر نمی کند که. خب قدرت بر

تسلیم دارد، این متاع را قدرت بر تسلیم دارد. پس می‌شود فرض کرد که الان فضولی است و قدرت بر تسلیم هم هست.

س: این ظهور ما تبع ما لیس عندک این نیست که حین انشاء باید این قدرت وجود داشته باشد؟

ج: نه. چرا؟

س: آخر ظاهرش همین است دیگر. لا تبع ما لیس عندک.

ج: یعنی آن که قدرت بر تسلیم نداری تسلیمی که لازم است در این باب. آن که حین انشاء نیست.

س: نه مشتری از حین انشاء حق دارد که مطالبه کند.

ج: نه مطالبه نه. حالا اگر از اول به او بگوییم شرط می‌کنیم.

س: نه در حالت عادی.

ج: شرط می‌کند دیگر. مقصود این است که آن وقتی که باید تسلیم بکنی دیگر.

س: باید تسلیم بکنی کی هست؟ حین انشاء هست.

ج: اگر شرط نکردی حین انشاء هست اگر شرط کردی نه.

این هم یک جوابی است که ممکن است که ما بگوییم که لا تبع ما لیس عندک کنایه‌ای از این است. همین احتمال آن کفایت می‌کند برای عدم صحت استدلال. استظهار هم لازم نیست. احتمال مساوی است با آن احتمال آخر که کلام مردد بین الامرین است.

س: احتمال مخلّ به ظهور؟؟؟

ج: بله دیگر ظهور در آن طرف پیدا می‌کند.

س: مساوی هم نباشد مخلّ است.

ج: نه احتمال اگر مساوی نباشد ممکن است بگوییم که مخلّ به ظهور نیست.

س: نه قرار شد احتمال قوی بر مبنای خودتان و شهید صدر و این‌ها؟؟؟ که اگر احتمال قوی باشد مخلّ به ظهور است.

ج: حالا بگوییم احتمال مانع، این جوری تعبیر کنیم. مانع از ظهور.

این هم جواب دوم.

جواب سوم، می‌فرمایند که حالا فرض کنیم ظهور داشته باشد و این کنایه باشد از این که آن چه که مالک نیستی. آن را که مالک نیستی نفروش. فرض کنید که این است معنای آن. ظهور در این دارد. می‌گوییم باز ربطی به باب فضولی ندارد. چون ظاهر این که می‌گوید چیزی که مالک آن نیستی را نفروش. مثل این که می‌گویند آقا مال دزدی را نفروش، مال خیانت را نفروش. وقتی می‌گویند این‌ها را نفروش، این جوری نفروش، مقصود این است

که یعنی بفروشی و آن را تمام شده بدانی، دیگر کامل بدانی مثل این که وقتی مال خودت را می‌فروشی، این کار را نکن. و اما این که انصراف دارد از این که انشاء بیع هم نکن که بخواهی بعداً بروی اجازه بگیری. این را انصراف از این دارد. ظاهر آن مثل آن جایی است که می‌گویند لا تبع الخیانه لا تبع السرقة، یعنی یک معامله‌ای که کامل شده بدانی ... اما این که بفروشی، همان سرقت هم برود بفروشد یعنی انشاء بیع بکند بگوید می‌روم از او اجازه می‌گیریم. این انصراف دارد از او.

«و یُحتمل أن تكون کنایةً عن المالكیة أی لا تبع غیر مملوک و الظاهر علی هذا الفرض النهی عن بیع غیر المملوک کبیع المملوک» این که مثل مال خودت بخواهی بفروشی، این جوری که کامل شده بدانی «کالنهی عن بیع السرقة و الخیانة» این مقصود این است آن که به ذهن می‌آید از آن این است. منصرفاً الیه آن این است. «و لیس المراد عدم انشاء البیع لغیر المملوک متوقعاً للاجازه من المالك كما هو الظاهر و لا اقل» می‌گوییم به این که احراز ظهور در این که این سعه را داشته باشد، این را ندارد. این هم حرف مقبول عرفی هست. یعنی واقعاً بگوییم این جوری اطلاق دارد این صورت را هم می‌خواهد بفرماید اصلاً باطل است. وضعی هم حتی. یعنی دیگر اصلاً به درد نمی‌خورد این از این روایت برداشت آن تمام نیست.

آخرین جوابی که حالا فقط تیتیر آن را عرض می‌کنیم دیگر تفصیلش را می‌گذاریم کنار. جوابی است که شیخ اعظم دادند. جواب دوم شیخ اعظم. و آن این است که حالا این روایت لا تبع ما لیس عندک، این اطلاق دارد. حالا صرف نظر از آن جواب قبلی که گفتیم مال آن صورت است می‌گوییم اطلاق دارد. لا تبع ما لیس عندک، سواءً این که برای خودت بفروشی، برای مالکش بفروشی. مسبوق به نهی باشد مسبوق به نهی نباشد؛ همه‌ی این صورت‌ها را می‌گیرد. ولی ادله‌ای که ما قبلاً برای صحت در صورت این که برای مالک بفروشی و اجازه بدهد اقامه کردیم آن اخصّ مطلق از این تخصیص می‌خورد. پس شیخ فرض کردند و آقای خوئی هم قبول کردند حالا به آقای خوئی نسبت نمی‌دهیم. فعلاً این باشد. شیخ فرض کردند آن اخصّ مطلق از این است. پس تخصیص می‌خورد این جا یک بحث مفصلی پیش آمده که نسبت بین این روایت ما، یعنی لا تبع ما لیس عندک و آن دلیلی که ما قبلاً روایاتی که به آن‌ها تمسک کردیم ... توی آن ادله‌ای که ما به آن‌ها تمسک کردیم دو طایفه بودند یکی ادله‌ی عامه بود. «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده، ۱) بود «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، ۲۹) بود خب این روایت نسبت به آن‌ها که ... این اخصّ هست نسبت به آن‌ها. این تخصیص می‌زند آن‌ها را. «أَوْفُوا بِالْعُقُود» استدلال این بود دیگر، این خب اگر دلالت داشته باشد می‌گوید که این باطل است. خب این تخصیص می‌زند او را. «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» اگر عموم باشد این تخصیص می‌زند آن را. ولی یک روایاتی ... پس آن ناظر به مقصودش هست. آن روایت خاصه است. آن روایات خاصه‌ای که در مورد وارد شده. مثل مثلاً روایت عروه‌ی بارقی که برای مالک رفت فروخت و خرید. یعنی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت فروخت و برای

رسول خدا رفت خرید. یعنی خرید برای رسول خدا و فروخت برای رسول خدا، خود رسول خدا می‌فرماید لا تبع ما لیس عندک. بگوییم این لا تبع ما لیس عندک یک عامی هست. شیخ این جوری محاسبه می‌کند. می‌گوید این لا تبع ما لیس عندک عام هست. یعنی چه برای خودت بفروشی، چه برای مالک بفروشی، چه نهی کرده باشه و چه نهی نکرده باشه، یک صورت از آن را از آن روایت عروه‌ی بارقی می‌فهمیم که اشکالی ندارد. تخصیص می‌زنیم.

یک عده اشکال کردند که آقا نسبت بین آن ادله و این روایت تباین است. یک عده گفتند عموم و خصوص من وجه است. مرحوم ایروانی می‌گوید که عموم و خصوص من وجه است. بعضی گفتند که این دو نسبت‌شان تباین است. حالا بحث این‌که ... این یک قدر بحثش تفصیلی ان شاء الله بعدا.

س: انقلاب نسبت هم می‌شود

ج: جای انقلاب نسبت هم ممکن است که باشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.